

تحلیل گونه‌شناسانه رساله شکوی‌الغریب بر اساس نظریه فیلیپ لوژن

چکیده

اتوبیوگرافی یا «زندگینامه خودنوشت» هرچند به عنوان یک گونه مستقل ادبی مولود ادبیات غرب است، اما در خلال متون عرفانی ادبیات فارسی نیز می‌توان نشانه‌ها، الگوها و نمونه‌هایی از آن یافت که اغلب مورد مطالعه و تحقیق مستقل قرار نگرفته است. رساله «شکوی‌الغریب» عین‌القضات همدانی (۵۲۵-۴۹۲) در مطالعات گونه‌شناسانه اغلب به عنوان «بث‌الشکوی» بررسی و تحلیل شده است، در این پژوهش متن «شکوی‌الغریب» از منظر ساختار و محتوا و بر اساس نظریه «فیلیپ لوژن» (م ۱۹۳۸) با گونه ادبی اتوبیوگرافی مقایسه و تحلیل شده است. شواهد متنی به دست آمده نشان می‌دهد بخش‌هایی از متن رساله شکوی‌الغریب حاوی الگوهای زندگینامه‌ای بوده و بر اساس شاخص‌های چهارگانه «فیلیپ لوژن»، با گونه ادبی اتوبیوگرافی مطابقت قابل‌اعتنایی دارد. نمونه‌های متنی شناسایی شده همانند متون اتوبیوگرافی راوی بخش‌هایی از شخصیت، زندگی، زمانه و احوال درونی مؤلف خود است. نتایج تحقیق، همچنین می‌تواند شاهی بر وجود نمونه‌ها و الگوهای اولیه اتوبیوگرافی کلی‌نگر در ادبیات منثور عرفانی ایران و سیر تحول و تطور آنها به شمار آید.

کلیدواژه‌ها: زندگینامه خودنوشت، شکوائیه، اتوبیوگرافی، شکوی‌الغریب، ادبیات عرفانی.

رساله «شکوی الغریب»، نامه سرگشاده‌ای است که عین‌القضات همدانی آن را از زندان بغداد برای علما و دانشمندان بلاد اسلامی و در مقام دفاع از خود در برابر اتهامات باطنی‌گری، فهم نادرست نبوت، تنزیه ابلیس، بیان شطح‌آمیز و... تحریر کرده است. اصل این نامه به زبان عربی و حاوی نکات دقیق و عالمانه در خصوص برخی شبهات و اتهامات وارد شده علیه عین‌القضات و نیز اطلاعات مفید و پراکنده در خصوص شخصیت، زندگی و آثار مکتوب وی است.

با توجه به وجود مضامین زندگینامه‌ای و روایت‌های شخصی در رساله شکوی الغریب، تحلیل و تطبیق آن با گونه ادبی اتوبیوگرافی، پژوهشی کاربردی در حوزه شناخت گونه‌های خودروایت‌گری در ادبیات ایران است. در منابع و مقالات فارسی، اتوبیوگرافی به دو عبارت «حسب‌حال‌نویسی» یا «زندگینامه خودنوشت» ترجمه شده است. «حسب‌حال» یا «زندگینامه خودنوشت» یک گونه ادبی مستقل نیست، بلکه به عنوان شاخه‌ای از گونه ادبی «زندگینامه‌نویسی» شناخته می‌شود که معمولاً به روایت احوال شخصی و حوادث زندگی بزرگان علم، فرهنگ، هنر و حتی سیاست می‌پردازد. تفاوت مهم «حسب‌حال» با «شرح‌حال» یا زندگینامه، صرفاً در شخصیت نویسنده آنهاست. حسب‌حال، زندگی‌نامه‌ای است که نویسنده آن خود شخص سوژه و صاحب زندگینامه است، حال آن‌که در زندگینامه‌نویسی، نویسنده اثر شخص دیگری غیر از خود سوژه است.

هرچند خاستگاه اصلی پیدایش گونه اتوبیوگرافی و نظریه‌پردازی در خصوص آن ادبیات غرب است، مطالعات متعدد وجود ریشه‌ها و الگوهای اولیه آن را در ادبیات ایران نشان داده است (قربانی و اسلامی، ۱۳۹۵). مبنای پژوهش حاضر بر وجود نمونه‌ها و الگوهای اولیه اتوبیوگرافی در ادبیات عرفانی ایران شکل گرفته و ایده اصلی آن شناسایی و تحلیل الگوهای اولیه حسب‌حال‌نویسی در متن رساله شکوی الغریب است.

با اذعان به تعدد نظریه‌های طرح شده در خصوص ساختار و محتوای گونه اتوبیوگرافی، تعریف دقیق و جامع ادیب معاصر فرانسوی «فیلیپ لوژن» به عنوان تعریف شاخص در انجام این پژوهش انتخاب شده است. شهرت عمده لوژن به سبب فعالیت‌های علمی و ادبی در خصوص گونه زندگینامه‌نویسی و به‌ویژه تمرکز وی بر تعاریف و ویژگی‌های ساختاری و محتوایی اتوبیوگرافی و تبیین دقیق مرزهای این گونه ادبی با دیگر گونه‌ها از قبیل خاطره، زندگینامه داستانی و خاطرات روزنوشت است. لوژن علاوه بر تالیف آثار متعدد در خصوص گونه‌شناسی اتوبیوگرافی و خاطره‌نگاری، یکی از بنیانگذاران «انجمن اتوبیوگرافی و میراث زندگی‌نامه» فرانسه است. استناد به نظریه لوژن به عنوان یکی از مهمترین و پراستنادترین نظریه‌پردازان گونه اتوبیوگرافی، در تحلیل نمونه‌های اولیه حسب‌حال در متن شکوی الغریب، از این منظر قابل توجه است.

پس از تعیین مبنای پژوهش و معرفی شاخص اصلی در بررسی تطبیقی، سؤالات اساسی این پژوهش را می‌توان در موارد زیر خلاصه نمود:

۱- متن رساله شکوی الغریب عین‌القضات، بر چه مبنایی با گونه اتوبیوگرافی قابل تطبیق است؟

۲- الگوها و نمونه‌های اتوبیوگرافی شناسایی شده در رساله شکوی‌الغریب بر مبنای نظریه فیلیپ لوژن، چه ویژگی‌های

ساختاری و محتوایی دارند و چه جنبه‌هایی از شخصیت و زندگی مؤلف خود را آشکار می‌کنند؟

۳- تفاوت‌ها و شباهت‌های اساسی متن رساله شکوی‌الغریب با متون اتوبیوگرافی چیست؟

پاسخ به سؤالات فوق، نیازمند توجه به جنبه‌های تاریخی گونه‌اتوبیوگرافی، دقت در تعاریف آن و بررسی پیشینه مطالعات صورت گرفته در خصوص رساله شکوی‌الغریب است.

۲-پیشینه پژوهش:

شخصیت عین‌القضات همدانی (۵۲۵-۴۹۲) حکیم، نویسنده، شاعر، عارف، مفسر قرآن، محدث و فقیه ایرانی جذابیت‌های زیادی برای محققان علوم انسانی دارد. جایگاه برجسته و نظرات جسورانه و متفاوت او در حوزه اسلام و عرفان و نیز پایان غم‌انگیز زندگی‌اش که با عداوت اهل کین و تعصب ظاهرگرایان شریعتمدار بر بالای دار نقش بست، اهمیت آثار مکتوب او همچون «تمهیدات»، «زبدۃ الحقائق» و «شکوی‌الغریب» را دوچندان نموده است.

در کتاب‌های منتشر شده درباره شخصیت و زندگی عین‌القضات از جمله پورجوادی (۱۳۸۴)، افراسیابی (۱۳۷۲) و فرمنش (۱۳۹۳)، ضمن بهره‌مندی از برخی اطلاعات زندگینامه‌ای آثار مکتوب عین‌القضات از جمله رساله شکوی‌الغریب برای تشریح زندگی و تحولات فکری و روحی وی، به صورت مستقیم و تحلیلی به جنبه‌های اتوبیوگرافی متون پرداخته نشده است. به بیان دیگر در این آثار توجهی به جنبه‌های ساختاری و محتوایی متن شکوی‌الغریب از منظر گونه‌شناسانه و تطبیق با گونه اتوبیوگرافی نشده و صرفاً برخی اطلاعات تاریخی متن مورد بررسی قرار گرفته است.

مطالعات و پژوهش‌های انجام شده در خصوص «شکوی‌الغریب» نیز، اغلب بر جنبه‌های محتوایی و مضامین عرفانی آن متمرکز شده است. یوسفی‌پور کرمانی (۱۳۸۸) با تکیه بر متن رساله شکوی‌الغریب، جنبه‌های کلامی و عرفانی اندیشه وی را از قبیل نور سیاه ابلیس، شطحیات صوفیانه و فلسفه نبوت مورد بازخوانی قرار داده است. در مقاله وی هیچ اشاره‌ای به جنبه‌های زندگینامه‌ای و یا تاریخی در متن شکوی‌الغریب نشده است.

کیائی (۱۳۹۱) نیز ضمن شرح مفصل عقیده باطنی‌گری در اسماعیلیه، ریشه‌های کلامی شکل‌گیری این اتهام را در آثار مکتوب عین‌القضات از جمله شکوی‌الغریب بررسی نموده و در نهایت شباهت‌ها و تفاوت‌های عقاید اسماعیلیه و عین‌القضات را تبیین کرده است. این پژوهش نیز به روایت‌های شخصی عین‌القضات از زندگی و شخصیت خود پرداخته است.

رحمتی (۱۳۹۱) به موضوعات محتوایی رساله شکوی‌الغریب پرداخته و بخشهایی از متن رساله را شرح داده است. محتوای غالب در این اثر نیز جنبه‌های کلامی متن بوده و نویسنده با آوردن شواهد متنی مختلف، دفاعیات عین‌القضات را در برابر اتهامات وارده، در کانون توجه خود قرار داده است. هرچند در بخشهایی کوتاه از مقاله به برخی جنبه‌های زندگینامه‌ای

شکوی‌الغریب از قبیل آثار قلمی و توصیف زادگاه مؤلف هم اشاره شده است؛ تحلیل گونه‌شناسانه، شناسایی کامل نمونه‌ها و تطبیق با تعاریف و الگوهای اتوبیوگرافی و تقسیم‌بندی مضامین آنها، مورد توجه نویسندگان قرار نگرفته است.

دباشی (۱۳۷۱) هم ضمن تشریح سیر زندگی و اندیشه عین‌القضات، مضامین و موضوعات مهم رساله شکوی‌الغریب را با نگاهی به دیگر آثار مکتوب عین‌القضات از جمله «زبدۃ الحقائق» و «تمهیدات» بررسی کرده است. نویسندگان با اذعان به این که «رساله شکوی‌الغریب از جمله معدود متونی است که در خود صدای رسا و حضور مغرور و بی‌نظیر مرد متفکر قائم به نفسی را منعکس کرده»، برخی از نمودهای زندگی و شخصیت عین‌القضات را در متن رساله شکوی‌الغریب مورد دقت قرار داده است. این مقاله نیز در خصوص تحلیل ساختاری و محتوایی الگوهای زندگینامه‌ای در متن شکوی‌الغریب و تطبیق آن با گونه اتوبیوگرافی، خالی از مطلب قابل توجه است.

بنابراین می‌توان ادعا کرد تاکنون پژوهشی در خصوص گونه‌شناسی متن شکوی‌الغریب و تطبیق آن با گونه اتوبیوگرافی از منظر ساختار و محتوا انجام نشده و ایده اصلی این پژوهش در بررسی تطبیقی شکوی‌الغریب با گونه اتوبیوگرافی بر اساس نظریه «فیلیپ لوژن»، در نوع خود از تازگی برخوردار است.

۳- مبانی نظری پژوهش

۳-۱- گونه‌شناسی اتوبیوگرافی

نخستین نمونه زندگینامه‌ها، از نوع دیگرنوشت و آمیخته‌ای از افسانه و واقعیت بوده‌اند که سرگذشت قهرمانان و پهلوانان اسطوره‌ای قبایل و ملت‌ها را روایت کرده‌اند. رزم‌نامه‌ها و منظومه‌های حماسی کهن از قبیل «گیل‌گمش»، «ایلیاد» و «اودیسه» که قدمت آنها به چندین قرن قبل از میلاد مسیح می‌رسد، در حقیقت راوی سرگذشت و زندگی حماسی قهرمانان خیالی و اسطوره‌ای ملت‌های بزرگ هستند. اغلب زندگینامه‌ها، علاوه بر شرح زندگانی سوژه، اطلاعاتی در خصوص ابعاد شخصیت، خلق‌وخو، تشریح محیط، تجربیات و فعالیت‌های آن فرد نیز ارائه می‌دهند (آزبورن، ۱۳۹۳: ۲۷)، به گونه‌ای که مخاطب با مطالعه اثر شناخت منظم و منسجمی از شخصیت سوژه و دوره زندگی وی به دست می‌آورد.

در بررسی سیر تاریخی گونه زندگینامه‌نویسی، باید به این نکته توجه داشت که برخلاف «زندگینامه دیگرنوشت» که از گونه‌های کهن و پر نمونه ادبیات است، شاخه «زندگینامه خودنوشت» یا اتوبیوگرافی بیشتر در دوره معاصر مورد توجه قرار گرفته است و در تاریخ ادبیات هم نمونه‌های محدودی دارد.

در خصوص تعریف و ویژگی‌های ادبی و ساختاری اتوبیوگرافی، نظریات متفاوت و متعدد ارائه شده است. مؤلفان کتاب‌های «انواع ادبی»، اتوبیوگرافی را اغلب معادل «نوشتن تاریخ زندگانی یا دوره‌ای از زندگی شخص به قلم خود او» (انوشه، ۱۳۸۱: ۷۶۳) دانسته و بر یکی بودن شخصیت نویسنده و سوژه به عنوان مهمترین شرط لازم برای تحقق گونه اتوبیوگرافی تأکید کرده‌اند.

در کنار این تعاریف پایه و ساده، اهمیت و اولویت جنبه‌های ادبی یا تاریخی در متون اتوبیوگرافی محل مناقشه و بحث قرار گرفته است. برخی محققان بر ارزش تاریخی و اجتماعی متون اتوبیوگرافی تأکید کرده، معتقدند خواننده معاصر با مطالعه متون اتوبیوگرافی، بر اساس مضامین درونی و بیرونی ارائه شده در آن، تصویری کلی از زمانه و فرهنگ اجتماعی مؤلف به دست می‌آورد (Šenkár, 2020:110). در نقطه مقابل، برخی نظریه‌پردازان نیز بر اولویت نداشتن جنبه‌های تاریخی مبتنی بر واقعیت در متون اتوبیوگرافی تأکید می‌کنند و الگوی غالب در مضامین اتوبیوگرافی‌ها را مجموعه‌ای از تیپ‌ها و «آبر پی‌رنگ‌ها» می‌دانند که در نهایت زندگینامه‌ها را به سمت داستان سوق داده است (ابوت، ۱۳۹۷: ۲۴۷ و ۲۴۸).

«فیلیپ لوژن»، ادیب و نظریه‌پرداز معاصر فرانسوی بدون گرفتار شدن در محدوده دو دیدگاه فوق، ویژگی‌های دقیق و کاربردی‌تر برای گونه اتوبیوگرافی قائل شده و اتوبیوگرافی را چنین تعریف کرده است: «اتوبیوگرافی روایت منثوری است که فرد با مرور گذشته درباره هستی خودش می‌نویسد و در آن بر زندگی خود و مخصوصاً بر داستان شخصیت خود تأکید می‌کند.» (اسمیت و واتسون، ۲۰۱۴: ۲۶). تعریف نسبتاً جامع لوژن، بر چهار اصل روایت گذشته‌نگر خودنگار، متن منثور، شرح زندگی و توجه به احوال شخصیت بنا شده است. به نظر می‌رسد سه ویژگی اول به عنوان شاخص‌های اساسی اتوبیوگرافی مطرح بوده و ویژگی چهارم؛ یعنی «توجه به احوال شخصیت» که متأثر از مباحث روان‌شناختی فروید در قرن بیستم است (ملائی توانی، ۱۳۸۸: ۱۵۱)، بر جنبه نوظهور اتوبیوگرافی در دوره مدرن دلالت می‌کند.

لوژن نیز مانند اغلب محققان ادبیات غرب، نخستین اثر قابل توجه به سبک اتوبیوگرافی مدرن را کتاب «اعترافات» سنت آگوستین قدیس (۳۵۴-۴۳۰م) می‌داند. به نظر لوژن، مهمترین ویژگی این کتاب و دیگر آثار مشابه که آنها را در گونه اتوبیوگرافی مدرن جای می‌دهد، سه اصل روایت زندگی و سرگذشت فردی، توجه به درون‌نگری و بیان عواطف و احساسات شخصی است (جواری، ۱۳۸۲: ۱۰۶). به رغم قدمت قابل توجه اولین نمونه اتوبیوگرافی در ادبیات غرب، این گونه ادبی در طول قرن‌ها چندان مورد اقبال قرار نگرفته است، بیشتر در سده‌های اخیر شاهد توجه و اقبال عمومی نویسندگان و مخاطبان به این گونه ادبی هستیم. توجه گسترده به اتوبیوگرافی مدرن در قرن بیستم علت‌های تاریخی و فرهنگی متعدد دارد، اما شاید مهمترین دلیل این اقبال ادبی ناشی از اهمیت یافتن رو به رشد فردیت انسان پس از حوادث تلخ جنگ جهانی دوم و تأثیر تفکر و فلسفه انسان‌محوری در ساحت‌های ادبی و هنری دوره معاصر است (همیلتون و نایجل، ۱۴۰۰: ۱۴۸). نیز نباید فراموش کرد که در دوره معاصر با افزایش سطح سواد عمومی، آسانی ترجمه، ظهور رسانه‌های جدید، رونق خاطرات جنگ جهانی امکان ثبت و ضبط حوادث تاریخی و سیاسی، تنوع روایت‌ها رسمیت یافته و از همین رهگذر برخی از مشاهیر علم، سیاست، فرهنگ و هنر تمایل به ثبت خاطرات و ارائه روایت مستقل از احوال زندگی خود پیدا کرده‌اند (انوشه، ۱۳۶۹: ۱۳ و ۱۲). به همین علت جریان کلی زندگینامه‌نویسی و به تبع آن اتوبیوگرافی در دوره معاصر از شاخه‌های مهم ادبیات جهان به شمار آمده و از انحصار قلم شاعران، اندیشمندان و فلاسفه درآمده است.

۳-۲- اتوبیوگرافی در ادبیات ایران

با توجه به تعاریف ارائه شده و دقت در این نکته تاریخی که تمدن ایران چه در دوره باستان و چه در دوره اسلامی، به عنوان مهد پرورش و ظهور بزرگان سیاست، فرهنگ و ادب شناخته شده است، ادبیات ایران؛ به‌ویژه ادبیات فارسی در سیر تاریخی خود به شکل طبیعی مستعد خلق مضامین و نمونه‌های زندگینامه‌نویسی بوده است. از همین منظر زندگینامه‌نویسی در تاریخ ادبیات ایران سابقه قابل توجه دارد، از جمله در آثار به جا مانده از دوره باستان ایران، برخی مضامین مرتبط با زندگی و احوال شاهان و فرماندهان بزرگ به چشم می‌خورد. نامه «تسر» روحانی زردشتی در پاسخ به گشنسب، حاوی اطلاعات مفید از شخصیت راوی و روایت‌هایی از زندگی و زمانه اردشیر بابکان است (مینوی، ۱۳۵۴). علاوه بر نمونه‌های زندگینامه دیگرنوشته در ادبیات دوره باستان ایران، به باور برخی محققان (قربانی و اسلامی، ۱۳۹۶: ۱۹۲ و ۱۹۱) در روایت کتیبه‌های سنگی مانند «منشور کوروش» و یا «کتیبه بیستون»، می‌توان نشانه‌ها و الگوهای از خودزندگی‌نگاری را شناسایی نمود.

در طی قرون دوره اسلامی هم؛ به‌ویژه از قرن پنجم که دوره رونق ادبیات عرفانی و ظهور بزرگان عرفان و تصوف است، تذکره‌ها و تکنگاری‌های فراوانی در شرح احوال زندگی، کرامات معنوی و شخصیت عرفانی مشایخ تصوف نوشته شده است. تلقی خاص متصوفه از مقام و منزلت مشایخ و اولیاء به مثابه ادامه‌دهنده راه و رسالت انبیاء در پرورش و تربیت نفوس و ضمائر و اعتقاد به اینکه «الشَّيْخُ فِي قَوْمِهِ كَالنَّبِيِّ فِي أُمَّتِهِ» موجب شده است تا توجه خاصی به شرح احوال و ثبت اقوال آنان نشان دهند (صدری‌نیا، ۱۳۸۸: ۱۲). بنابراین گرایش به تذکره‌نویسی متأثر از انگیزه‌های تبلیغی و اعتقادی است؛ چراکه قلم زدن برای حفظ و بزرگداشت یاد و نام مشایخ بزرگ، ضمن ترسیم مرزهای عقیدتی و فکری جریان تصوف، در جذب علاقه‌مندان و مشتاقان هم می‌تواند مفید و مؤثر واقع شود. مطالعات روش‌شناسانه نشان می‌دهد برخی تذکره‌های عرفانی علاوه بر جنبه‌های محتوایی، از منظر ساختار و روایت نیز با الگوها و نظریه‌های زندگینامه‌نویسی تطبیق و هماهنگی قابل توجه دارند (نزهت و حسینی، ۱۳۹۷: ۱۴۳).

در ادبیات دوره اسلامی، برخلاف شرح حال‌نویسی مرسوم، توجه چندانی به اتوبیوگرافی نشده است. مهمترین عامل کم‌توجهی به گونه ادبی «زندگینامه خودنوشته» در تاریخ ادبیات دوره اسلامی، به ماهیت حسب حال‌نویسی مربوط می‌شود. حسب حال یا زندگی‌نامه خودنوشته با خاطرات، خیالات، آرزوها و تجارب فردی پیوستگی نزدیک دارد و به همین جهت نوعی حدیث نفس نیز به شمار می‌آید. غلبه تفکر معنوی و عرفانی در ایران دوره اسلامی و لزوم نفی و فنای خود در آموزه‌های تصوف باعث شده است بزرگان ادب و عرفان گرایشی به ثبت تجارب و احوال شخصی به قلم خویش نشان ندهند (قربانی و اسلامی، ۱۳۹۵: ۲۰۳). حتی قول مشهور منسوب به ابوسعید ابی‌الخیر، «حکایت‌نویس مباش، چنان باش که از تو حکایت کنند» (محمدبن منور، ۱۳۶۶: ۱۸۷) نیز به شکل غیرمستقیم بر ترجیح خلوت و ریاضت بر تألیف و نگارش تجارب و احوال صوفیانه تأکید دارد. بنابراین تعارض مضامین اتوبیوگرافی با معارف تصوف که به سبب غلبه تفکر توحیدی همراه با نفی هرگونه انانیت و مخالفت با حدیث نفس است، مهمترین دلیل عدم گرایش جدی بزرگان و مشایخ صوفیه به مکتوب کردن تجارب عرفانی و احوال شخصی خود بوده است.

در کنار مصادیق متعدد زندگینامه دیگر نوشت که در متن تذکره‌های عرفانی به وفور آمده است، «رساله سرگذشت» ابوعلی سینا (م ۴۲۸ق) و «المنقذ من الضلال» امام محمد غزالی (م ۵۰۵ق) از معدود نمونه‌های قابل تطبیق با حسب‌حال‌نویسی در ادبیات دوره اسلامی - تا قبل از مشروطه - شناخته می‌شوند (کمره‌ای، ۱۳۸۳: ۸۸).

روشن است که گونه ادبی اتوبیوگرافی مخصوصاً در معنای مدرن آن که به انعکاس احوال درونی شخصیت تأکید دارد، در متون منثور ادبیات عرفانی ایران مصادیق متعدد، کامل و تام ندارد. البته این نکته به معنی تهی بودن ادبیات عرفانی ما از نمونه‌های اولیه اتوبیوگرافی نیست، الگوها و نمونه‌های اولیه این گونه ادبی در لابلای آثار منثور ادب عرفانی از قبیل دیباچه‌ها، رسائل، شکوائیه‌ها و... وجود دارد که همچنان نیازمند توجه و پژوهش است. به عنوان نمونه، محتوا و مضمون کلی برخی از بثالشکوی‌ها یا شکوائیه‌های عرفانی تا حدی با مضامین زندگینامه خودنوشت هماهنگ و مرتبط است. در هر دو، نویسنده از زمانه و زندگی خود سخن می‌گوید و بخشی از احوال و تألمات درونی خود را فاش می‌کند.

هرچند شکوائیه‌ها اغلب در آثار منظوم ادبیات غنایی به چشم می‌خورند، اما کم‌وبیش شکوائیه‌های منثور عرفانی نیز همانند آنچه در رساله «شکوی الغریب» عین‌القضات همدانی آمده است، وجود دارند که مضامین غالب آنها شکایت از کج فهمی صوفیان ناهل، حسادت دشمنان و بدخواهان و ناله از فقدان مشایخ بزرگ است (عین‌القضات، ۱۳۸۹: ۱۳۸ و ۱۳۷). چنانکه نشان خواهیم داد این نوع بثالشکوی‌های عرفانی را که به شکل مستقیم یا غیرمستقیم حاوی روایتی از زندگی، زمانه و تألمات درونی مؤلفان خود هستند، می‌توان از جمله نمونه‌های اولیه مرتبط با گونه زندگینامه خودنوشت در ادبیات ایران محسوب کرد.

۴- بررسی تطبیقی متن شکوی الغریب با گونه اتوبیوگرافی

طبق تعریف «فیلیپ لوژن»، متن اتوبیوگرافی باید چهار شرط اساسی روایت گذشته‌نگر خودنگار، متن منثور، شرح زندگی و توجه به احوال شخصیت را تأمین کند، می‌توان دو ویژگی اول را جنبه‌های ساختاری و دو ویژگی بعد را جنبه‌های محتوایی گونه اتوبیوگرافی دانست. تأکید لوژن بر عبارت «روایت گذشته‌نگر خودنگار»، سه ویژگی مهم ساختاری برای اتوبیوگرافی تعیین می‌کند؛ اتوبیوگرافی اولاً حاوی روایت است، ثانیاً گذشته‌نگر است و ثالثاً خودنگار است.

منثور بودن، شرح حوادث زندگی و توجه به احوال شخصیت از دیگر ویژگی‌های اتوبیوگرافی است که در نمونه‌های شاخص این گونه ادبی نیز قابل مشاهده است، البته ضریب اهمیت و نقش هر کدام از این ویژگی‌ها در نمونه‌های این گونه ادبی یکسان نیست. اتوبیوگرافی شخصیت‌های سیاسی و اجتماعی معمولاً گزارشی کامل از حوادث و رخدادها ارائه می‌دهد و ویژگی «شرح حوادث زندگی» در آنها پررنگ‌تر است، در مقابل حسب‌حال شاعران و عارفان بیشتر به جنبه‌های درونی شخصیت متکی بوده و سیر و تحول شخصیت راوی و عوالم حسی و عاطفی مؤلف را روایت می‌کند.

تعریف پایه لوژن به تعبیر خود او چهار جنبه مهم متون اتوبیوگرافی را شامل می‌شود: (Lejeune, 1989: 4-5):

۱- ساختار زبان (شامل الف-روایت ب-نثر)

۲- موضوع (شامل زندگی شخصی و داستان شخصیت)

۳- وضعیت نویسنده (همانی نویسنده حقیقی متن با راوی)

۴- موقعیت راوی (شامل الف-همانی راوی و شخصیت اصلی متن ب-گذشته نگر بودن روایت)

نکته مهم نظریه لوژن این است که متون اتوبیوگرافی به طور نسبی واجد این شرایط هستند، یعنی با اینکه عمدتاً حاوی روایت منثور هستند، اما می‌توانند منظوم نیز باشند. همچنین گذشته‌نگر بودن روایت هم قاعده همیشگی نیست و گاهی می‌تواند با روایت زمان حال ترکیب شود. تأکید لوژن بر «گذشته‌نگر بودن» روایت در شرط ۴-ب، به دلیل تفکیک آن از متون روزنوشت یا خاطرات روزانه است. در متون روزنوشت که بیشتر جنبه روزمرگی و تقویمی دارند تا ادبی، زمان تألیف با زمان وقوع حوادث بسیار نزدیک و معمولاً لحن روایت گزارشی است. اما اتوبیوگرافی معمولاً لحن عاطفی و خاطره‌ای دارد و در زمان ماضی روایت می‌شود. اغلب زندگینامه‌های خودنوشت در سالهای پایانی عمر مؤلف یا پایان یک دوره خاص و پرفرازونشیب و پس از انباشت تجارب و عمق یافتن حوادث و احساسات در ذهن و خیال راوی تألیف شده‌اند؛ به همین دلیل عمق ادبی آنها بیشتر است.

شرط دوم یعنی موضوع نیز هرچند اغلب محدود به زندگی و شخصیت راوی است، اما گاهی وقایع‌نگاری یا تاریخ اجتماعی و سیاسی را هم شامل می‌شود و رعایت کامل آن در تمام متن راوی ضرورت ندارد. شرط سوم لزوم یکسان بودن نویسنده زندگینامه خودنوشت با راوی یا سوژه را بیان می‌کند که در حقیقت مهمترین تفاوت اتوبیوگرافی با بیوگرافی است. شرط ۴-الف نیز به معنای محوریت شخصیت راوی در سیر حوادث و رخدادها می‌باشد، به بیان دیگر راوی یا نویسنده اتوبیوگرافی باید شخصیت خودش را به عنوان قهرمان و شخصیت اصلی داستان در کانون توجه متن قرار دهد. شخصیت اصلی متن اتوبیوگرافی نباید کسی غیر از نویسنده و راوی اثر باشد، اما شخصیت‌های فرعی می‌توانند به تناسب خط سیر روایت در متن حضور داشته باشند.

تأکید لوژن بر شخصیت اصلی بودن راوی در متون زندگینامه خودنوشت، نشانه ضمنی از شخصیت‌محور بودن روایت در این نوع متون است. اتوبیوگرافی در اصل داستان شخصیت است و همانند رمان‌های شخصیت‌محور حتماً باید حول یک شخصیت اصلی شکل بگیرد، این الزام منطقی برخی ویژگی‌ها از جمله پویایی شخصیت راوی را به همراه دارد. شخصیت پویا برخلاف شخصیت ایستا که یک نوع طرز تفکر یا کیفیت روانی دارد و از آغاز تا پایان داستان ثابت است، به شکل مداوم در سیر حوادث دستخوش تغییر و تحول می‌شود و جنبه‌ای از شخصیت او، مثلاً عقاید و جهان‌بینی یا خصلت و خصوصیت شخصیتی وی دگرگون می‌شود (فتاحی، ۱۳۸۶: ۱۶۷). اغلب داستان‌ها و روایت‌های شخصیت‌محور از شخصیت‌های پویا به عنوان قهرمان اصلی داستان بهره می‌برند، پویایی و دگرگونی شخصیت عاملی است که تعلیق و جذابیت روایی ایجاد و مخاطب را کنجکاو و علاقه‌مند به تعقیب ماجرا می‌کند.

بنابراین می‌توان گفت روایت اتوبیوگرافی از آنجا که شخصیت‌محور است، به احتمال زیاد واجد شخصیت پویا نیز هست. اغلب نمونه‌های مشهور اتوبیوگرافی راوی تحولات بزرگ روحی و فکری مؤلفان خود بوده و پویایی شخصیت راوی در آنها مشهود است. این نوع متون بر مدار یک شخصیت اصلی که همان راوی و نویسنده اثر است، شکل می‌گیرد و مراحل مختلف تغییر و تحول در فکر، اندیشه و عواطف راوی را در بستر زندگی فردی و اجتماعی وی شرح می‌دهد. زندگینامه خودنوشت معمولاً توسط شخصیت‌های ایستا روایت نمی‌شود، اگر هم روایت شود شبیه به نوعی وقایع‌نگاری خواهد بود، چراکه شخصیت و فکر راوی بدون تغییر و تحول است و در چنین روایتی ناگزیر حوادث بیرونی و تاریخی اهمیت پیدا می‌کند.

با تحلیل و جمع‌بندی چهار جنبه اصلی در تعریف لوژن، می‌توان چنین نتیجه گرفت که تنها دو شرط ۳ و ۴-الف شروط لازم، غیرقابل اغماض و اختصاصی متن اتوبیوگرافی هستند و تحقق این گونه ادبی بدون تطبیق آنها امکان‌پذیر نیست. ترکیب منطقی این دو شرط؛ همانی نویسنده، راوی و شخصیت اصلی روایت را نتیجه می‌دهد که مهمترین شرط لازم برای زندگینامه خودنوشت است. به تعبیر دیگر طبق نظریه فیلیپ لوژن، اتوبیوگرافی متنی است که نویسنده و راوی و شخصیت اصلی روایت، هویت واحد و مشترک داشته باشند.

حال اگر با در نظر گرفتن نکات بیان شده، متن رساله شکوی‌الغریب را با تعریف جامع لوژن تطبیق دهیم، نمونه‌ها و الگوهایی از خودزندگی‌نگاری در متن عین‌القضات قابل شناسایی است. توصیف شاعرانه زادگاه، معرفی برخی آثار مکتوب، اشاره به شخصیت و احوال درونی و سیر حیات فکری و معنوی عین‌القضات، از جمله مضامین مرتبط با اتوبیوگرافی هستند که در خلال متن شکوی‌الغریب اشاراتی به آنها شده است. بررسی و تحلیل این نمونه‌های پراکنده با تکیه بر نظریه «فیلیپ لوژن» و مقایسه جنبه‌های ساختاری و محتوایی آنها، وجود حداقل سه گروه روایت خودنگاری را به شرح ذیل در متن رساله شکوی‌الغریب نشان می‌دهد.

۴-۱- روایت ریشه‌ها: معرفی زادگاه و خانواده

عین‌القضات همدانی در بین دفاعیات خویش به دوران کودکی خود اشاره و بخشی از خاطرات و حس و حال مرتبط با زادگاه خود، همدان را بازگویی کرده است. اهمیت دوران کودکی و خاطرات آن در متون اتوبیوگرافی ناشی از آن است که اولاً ریشه‌های قومی و خانوادگی و نحوه شکل‌گیری شخصیت مؤلف به عنوان قهرمان داستان را تا حدی روشن می‌کند و ثانیاً نقطه آغازین برای هم‌ذات‌پنداری و اتصال مخاطب به روایت زندگی مؤلف به حساب می‌آید.

«او هرگاه نرگس صحرایی الوند و شقایق‌های عطرآگیش و همدان را به یاد می‌آورد که در آنجا دایگان پرده‌نشین شیرش داده‌اند، اشکهایش فرو می‌چکند و جگر و دنده‌هایش می‌شکافند!» (عین‌القضات، ۱۳۸۹: ۸۲).

در این بخش عین‌القضات خود را با ضمیر «او» معرفی می‌کند و با حسرت از محل تولد خویش در دامنه‌های سبز و پرگل کوه الوند همدان سخن می‌گوید. استفاده از ضمیر سوم شخص برای راوی در متون ادبی قدیم مرسوم بوده و نشانه نوعی

فروتنی و تفکیک ذهنی میان «منِ نویسنده» و «منِ سوژه» است. البته استفاده از ضمیر «او» در متن «شکوی الغریب» محدود بوده و در بخشهای دیگر اثر، عین‌القضات دوباره از ضمیر اول شخص برای بیان احوال زندگی خود بهره برده است.

در متون کلاسیک اتوبیوگرافی، انتخاب زاویه دید اول شخص و ضمیر «من» برای راوی ارجحیت دارد و باعث هم‌ذات‌پنداری بیشتر مخاطب با شخصیت راوی می‌شود. استفاده از زاویه دید دوم شخص و سوم شخص نیز مانعی برای تحقق اتوبیوگرافی نیست، چون تغییر ضمیر لزوماً نشانه تغییر راوی نیست. به نظر لوژن شرط لازم و غیر قابل اغماض در متون اتوبیوگرافی، همانی راوی و نویسنده و شخصیت اصلی است (Lejeune, 1989:5) و از آنجا که مرجع ضمیر سوم شخص و اول شخص در متن شکوی الغریب همان راوی و نویسنده اثر یعنی شخص عین‌القضات همدانی است، بنابراین شرط خودنگاری و همانی راوی و نویسنده محقق شده است.

عین‌القضات با اشاره به شیر خوردن خود از دایگان پرده‌نشین، جایگاه بلند اجتماعی و مکنت خانواده خود را مشخص کرده و با تحسّر و اشک دوران شیرین گذشته را یاد کرده است. همین مفاهیم در قالب دو بیت شعر، دوباره تکرار شده است:

الا لیت شعری، هل تری العین مرّة بلاد بها نیطت علیّ تمائمی

ذری قلّتی ارونند من همدان و ارضعت من عفتاتها بلبان

«ای کاش می‌دانستم که چشمانم بار دیگر دو قلّه شکوهمند الوند همدان را خواهد دید؟!»

شهری که در آن طلسم و بازوبند بر بازویم بسته شد و از شیر پاکدامنان آن نوشانده شدم! (عین‌القضات، ۱۳۸۹: ۸۲)

منتور بودن متون اتوبیوگرافی یک قاعده کلی است، اما آمدن چند بیت شعر مرتبط با زندگی مولف و یا مضامین اخلاقی در بین متن، خللی در ساختار کلی آن ایجاد نمی‌کند. در این شعر نیز عین‌القضات به قلّه‌های شکوهمند الوند و تولد و شیرخوارگی خود در همدان و نیز به سنت حرز بستن بر بازوی خود جهت محافظت در برابر چشم‌زخم بدخواهان و حسودان اشاره می‌کند. اشاره به حرز بستن در دوران کودکی، می‌تواند نشانه‌ای از امیدواری مؤلف به نجات یافتن از کینه بدخواهان و رسیدن به فرجام خیر هم تعبیر شود. شرح اصالت خانوادگی، جغرافیای شهر همدان و آب‌وهوای خنک و بهاری‌اش در بخش‌های دیگر رساله شکوی الغریب نیز دیده می‌شود:

«آیا در شهر شما گرم‌پیشه‌ای هست - لطف خداوند یارش باد - که عهد و پیمان نجیب‌زاده‌ای را نگاه دارد؟ آن‌کس را که شما در سرزمین خود، به جا گذاشتیدش، جوانی است که به جای شادی، غم هجران وجودش را مالامال کرده است؛ آیا بغداد شما، باران بهاری «الوند» را از خاطر او می‌برد؟ و آنکه بغداد را در قبال الوند بخرد، زیان نکرده است؟ جانم فدایشان باد، اگر می‌شنیدند من چه کشیدم و چه دیدم، هر گردنی، از اندوه آن، گردنبندش را فرومی‌انداخت!» (عین‌القضات، ۱۳۸۹: ۱۶ و ۱۷).

به نظر می‌رسد مؤلف با اشاره مکرر به کوه الوند که نماد اوج و بلندی همدان است، ضمن تحقیر غیرمستقیم شهر بغداد، جایگاه رفیع خود را نسبت به بدخواهان و کینه توزان بغداد، به شکل هنرمندانه گوشزد کرده است.

آنچه این چند بخش منتخب از رساله شکوی الغریب را از منظر محتوایی با الگوی اتوبیوگرافی قابل تطبیق نموده است، توصیف وضعیت خانوادگی، معرفی شاعرانه شهر همدان و طراوت و سرسبزی آن و بیان هنرمندانه احوال روحی و نمایش عواطف درونی شخصیت مؤلف است که مخاطب رساله را به شکل اجمالی با ریشه‌های هویت و شخصیت وی آشنا می‌کند. از منظر ساختاری نیز علی‌رغم توصیفی بودن بخش‌هایی از متن، ما با روایت گذشته‌نگر مؤلف روبرو هستیم که مجموعه‌ای از خاطرات دوران کودکی خود را بازنمایی کرده است.

روایت در ساده‌ترین تعریف آن عبارت است از «بازنمایی یک رخداد یا مجموعه رخدادهای». طبق این تعریف آنچه متن روایی را از متن توصیفی یا توضیحی متمایز می‌کند، وقوع یک یا چند اتفاق مشخص است که سیر وقایع را شکل می‌دهد (ابوت، ۱۳۹۷: ۴۰). برخی صاحب‌نظران توالی رخدادهای و منطق زمانی را هم در تعریف روایت مهم دانسته و بر رابطه علی حوادث با همدیگر تأکید کرده‌اند؛ به این معنا روایت شامل نوعی حرکت در طول زمان است.

حرکت و توالی زمانی موردنظر در تعریف روایت از جنس ساعت و تقویم نیست، بلکه پیوستگی منطقی و ارتباط علی بین رخدادهای است که همانند حلقه‌های متصل به هم یک «ارتباط معنادار» را در درون تجربه روایی تشکیل می‌دهد (بامشکی، ۱۳۹۳: ۱۳). بنابراین بیان مجموعه رخدادهای و لو به شکل ناقص، پراکنده و غیرخطی همچنان در تعریف روایت صدق می‌کند، به این شرط که واجد نوعی «ارتباطات معنادار» باشد. تولد در همدان، رشد در طبیعت کوه الوند، تربیت و پرورش به وسیلهٔ دیگان و حرز بستن در کودکی بخشی از رخدادهای معنادار، واقعی و مرتبط باهم در زندگی مؤلف هستند که در تعریف روایت صدق می‌کنند. نکتهٔ مهم در ارتباط رخدادهای یک روایت آن است که به رغم گوناگونی باید به یک پیوستار زمانی تعلق داشته باشند و دست کم یک شخصیت واحد در تمام آنها مشترک باشد (ابوت، ۱۳۹۷: ۴۲)، این شرط مهم نیز در مجموعه رخدادهای روایت دوران کودکی عین‌القضات قابل تطبیق است.

۴-۲- روایت تکوین شخصیت: نبوغ حسد انگیز و شرح و معرفی آثار

شرح ویژگی‌های شخصیتی نویسنده یکی از مهمترین مضامین اتوبیوگرافی یا حسب‌حال را تشکیل می‌دهد. مؤلف رساله شکوی الغریب نیز گاهی به خصوصیات شخصیتی و شرح فعالیت‌های علمی و قلمی خود در دوران نوجوانی و جوانی اشاره کرده است. این نکته در خور توجه است که عین‌القضات بر خلاف سنت منسوب به مشایخ تصوف که معمولاً بر نفی خود و کتمان کمالات شخصی تأکید دارند، در متن رساله شکوی الغریب با نوعی تفاخر از استعداد ذاتی و هوش سرشار خود سخن گفته و برتری فکر و قلم خود را بر دیگران یادآور شده است. مؤلف شکوی الغریب با اشاره به جدایی خود از علوم رسمی و ادبی که مطلوب عموم است، آن را در برابر علم حقیقی تصوف، ابجدخوانی معرفی می‌کند:

«این رشته از دانش، اگرچه با سرشت آدمیان پیوند دارد و به گوش‌ها، سبک و خوشایند می‌رسد، ولی من به هنگام بلوغ از آن مفارقت گزیدم و بدرودش گفتم، به طلب علوم دین روی آوردم و طریق تصوف پیمودم. برای صوفی چه زشت است که

از چیزی روی گرداند و بعد به آن بازگردد و با صمیم دل آن را بپذیرد. روشن است که هر کسی در علوم تبحر یافت و به راز مخفی آن آگاه شد، همراه مردم کوچه و بازار به ابجدخوانی باز نمی گردد!» (عین‌القضات، ۱۳۸۹: ۱۹)

فاصله گرفتن عین‌القضات از علوم رسمی که به نظرش نسبتی با حقیقت ندارند و برایش همانند ابجدخوانی مردم کوچه و بازار بی‌فایده می‌نماید، مقدمه گرایش عمیق او به تصوف است. این تحول؛ یک اتفاق مهم در سیر زندگی عین‌القضات است که نشان از پویایی شخصیت وی دارد، البته به چستی و چرایی آن در این بخش اشاره نشده است.

مؤلف اتوبیوگرافی ملزم به روایت همه بخشهای زندگی خود نیست، بلکه انتخاب گزینشی حوادث و رخدادهاست که باعث فاصله‌گیری متن از گزارش تاریخی شده و می‌تواند باعث آفرینش هنری و جذابیت در روایت شود (Sargar, 2013:1). انتخاب و شرح رخدادها توسط مؤلف اتوبیوگرافی، برای ترسیم حقیقت از منظر خویش است و چه‌بسا با واقعیت تاریخی یا نظر خواننده اثر یکسان نباشد. نکته دیگر اینکه هیچ روایت منثور ذاتاً نمی‌تواند بدون شکاف باشد و همه چیز را دقیقاً موبه‌مو و مطابق آنچه رخ داده تعریف کند، راوی با سهم کردن شنونده یا خواننده در روایت خویش، شکاف‌های روایت را با کمک مخاطب پر و سیر وقایع را کامل می‌کند (ابوت، ۱۳۹۷: ۲۱۸). بنابراین به نظر می‌رسد عدم روایت کامل و دقیق تحول روحی عین‌القضات در نوجوانی و یا دیگر حوادث مهم زندگی در متن شکوی‌الغریب، اشکال جدی در تطبیق روایت‌های منتخب با اتوبیوگرافی ایجاد نمی‌کند. مخاطب اثر با مرور روایت‌های پیشین و پسین، شکاف‌های روایت را با فهم خود پر و برداشتی از حوادث زندگی و تحول روحی مولف پیدا می‌کند. دیگر روایت‌های مرتبط با نوجوانی و جوانی مولف شکوی‌الغریب به قرار زیر است:

«دشمنان حسودم، رساله‌ای را که در حال نوجوانی و اشتیاق نوشته‌ام، وسیله آزارم قرار دادند و من در آن رساله، قسمتی از الفاظ صوفیان را آورده‌ام» (عین‌القضات، ۱۳۸۹: ۱۱۶)

«عجب نیست که من هم مورد حسد قرار گیرم، در حالی که نورس بودم و برای بیست سالگان و بالاتر شیرخواره می‌نمودم، کتابهایی نوشته‌ام که پنجاه و شصت ساله‌ها از فهم آن ناتوانند، تا چه رسد به تألیف و تصنیف آنها (همان، ۱۳۸۱).

«در نگارش آن رساله، خوشنامی در حیات و طلب آمرزش در ممات از خواننده می‌خواستم. و اگر به خاطر می‌رسید که این بدبختی‌ها را که دیدم و می‌بینم، در پی خواهد داشت، هرگز به تصنیف آن اقدام نمی‌کردم!» (همان، ۱۳۲۲)

از این عبارتهای منتخب چند نکته مهم درباره زندگی و سرنوشت مؤلف شکوی‌الغریب مشخص می‌شود که نسبت مستقیم با مضامین رایج در اتوبیوگرافی از قبیل بیان خصوصیات شخصیتی، شرح نیت و انگیزه درونی، ریشه‌یابی حوادث تلخ پیش‌آمده برای مؤلف و افشای انگیزه مخالفان و دشمنان دارد.

اول این که عین‌القضات از دوران نوجوانی آموختن علوم دینی و تصوف را با شوقی وافر و درونی آغاز کرده است؛ دوم این که با تکیه بر نبوغ ذاتی خود در همان سنین نوجوانی و جوانی رساله‌های مهم و چالش‌برانگیز تألیف کرده که البته انگیزه‌ای هم جز رسیدن به خیر دنیوی و اجر اخروی نداشته است؛ سوم این که منبع اصلی مخالفان در طرح اتهامات، یکی از این رساله‌ها

بوده که او در اوایل جوانی خود تألیف و در آن اقوال و شطحیات بسیاری از مشایخ صوفیه را جمع کرده است؛ چهارم این که مطابق نظر شخصی عین‌القضات، ریشه اصلی دشمنی و مخالفت با او ناشی از حسادت بزرگان و علمای دین و نیز ناتوانی آنها در فهم آراء و اندیشه‌های عمیق و بلند اوست.

«گروهی از علمای معاصر، خدا نیک توفیقشان دهد و راهشان را به خیر دنیا و آخرت هموار گرداناد و ریب و نیرنگ از دل‌هایشان زدوده دارد و هدایت و راستی را در کارهایشان مهیا کند، کلمات پراکنده از رساله‌ای را که در حدود بیست سالگی نوشته‌ام، گرد آورند و بدان وسیله بر من خرده گرفتند. مقصودم از نوشتن آن رساله بازگویی حال‌هایی بود که اهل تصوف مدعی آنها هستند و ظهور آن حال‌ها بستگی به درجه‌ای بالاتر از درجه عقل دارد!» (عین‌القضات، ۱۳۸۹: ۹۰)

«بجاست که فرزانه باانصاف وقتی این الفاظ را شنید، برای فهم معنی آنها به گوینده‌اش مراجعه کند و به او بگوید: مقصود تو از این الفاظ چیست؟ حکم به بی‌دینی و الحاد گوینده این الفاظ تیر در تاریکی است!» (عین‌القضات، ۱۳۸۹: ۱۱۶).

عین‌القضات در دفاعیه خود علمای معاصر را مقصر می‌داند که با انتخاب گزینشی بخشهایی از کتاب او که سیزده سال قبل تألیف کرده، بر مطالب آن ایراد گرفته و زمینه گرفتاری او را فراهم نموده‌اند. این نکته مشکوک نیز که چرا بعد گذشت سالها از تألیف این رساله، حساسیت برخی عالمان شریعت به طور ناگهانی نسبت به آن برانگیخته و باعث طرح اتهام و زندانی شدن عین‌القضات شده است، پاسخ روشنی در متن شکوی الغریب ندارد.

عین‌القضات در بخش دیگر نامه خود، عالمان مخالف خود را به بی‌انصافی متهم می‌کند و این انتظار منطقی را طرح می‌کند که اگر ایشان از درک مطالب مبهم او عاجز بوده‌اند، ابتدا باید با خود او وارد گفتگو می‌شدند و طرح سؤال می‌کردند، نه این که نزد خلیفه شکایت برند و او را به کفر و الحاد متهم کنند. از این نکته نیز می‌توان به عدم وجود فضای گفتگوی علمی و مباحثه و رونق سخن‌چینی و اتهام‌زنی در دوره زندگی مؤلف پی برد.

عین‌القضات در بخشهای انتهایی شکوی الغریب چند نمونه از رسائل و آثار تألیفی خود را نام برده و در نهایت «زبدۃ الحقائق» را به عنوان آخرین کتاب خود، محصول بیست و چهار سالگی خویش معرفی کرده است.

«...و کتابی که آن را زبدۃ الحقائق لقب داده‌ام و این آخرین کتابی است که نوشتم و در آن زمان با بیست و چهار سالگان همسال بودم و در این سال که سرنوشت بدین فتنه دچارم ساخت به سی و سه سالگی رسیده‌ام و این همان حد رشدی است که خدای عزیز آن را در قرآن یاد نموده است... و از فرزندان زاده خاطرهم هزار بیت غزل است که بخشش دو روزه طبع من می‌باشند و در صحیفه‌ای معروف به «نزهۃ العشاق و نزهۃ المشتاق» گرد آمده و...» (همان، ۱۳۹).

منطقی نیست که نویسنده پرکاری چون عین‌القضات از بیست و چهار سالگی تا سی و سه سالگی کتاب دیگری ننوشته باشد. قبول این ادعا در حالی که تألیف «تمهیدات» در سالهای پایانی عمر عین‌القضات صورت گرفته است، دشوار می‌نماید. دلایل متعدد در توجیه این ادعای مکتوب عین‌القضات قابل تصور است؛ از جمله می‌توان به فارسی بودن تمهیدات و عدم لزوم معرفی آن در رساله عربی و یا خوف طرح اتهامات جدید از متن چالش‌برانگیز تمهیدات اشاره نمود. ادعای پایانی متن نیز

مبنی بر تألیف هزار بیت غزل در مدت دو روز و معرفی عنوان آن، ذوق ادبی و احساس شاعرانه نویسنده شکوی الغریب را فاش می‌کند.

معرفی آثار قلمی، شرح انگیزه تألیف و تفاخر به نبوغ علمی و ذوق شاعرانه بخشی از محتوای شکوی الغریب است که با شرط روایت گذشته‌نگر در متون اتوبیوگرافی تطبیق و ذیل موضوع «شرح زندگی و داستان شخصیت مولف» در نظریه فیلیپ لوژن سازگاری دارد.

۴-۳- روایت زمان حال: شکوه از زندان و تنهایی

عین‌القضات در بخش‌های انتهایی شکوی الغریب، ضمن شکایت از درد و تنهایی خود، وضع و حال روحی خود را گزارش و تحلیلی هر چند عاطفی از ریشه رفتاری‌های خود ارائه می‌دهد.

«اکنون درصدد شرح آن نیستم، زیرا آن کار، آسودگی خاطر و آرامش و نشاط می‌خواهد و من آزرده‌خاطرم و در آنچه سرنوشت از زندان و بند و دیگر بدبختی‌ها دچارم ساخته، سرگشته و وامانده‌ام:

صَبَّتْ عَلَيَّ مَصَائِبُ لَوْ أَنَّهَا صَبَّتْ عَلَيَّ الْآيَامُ، عَدَنَ لَيْلِيَا

مصیبت‌هایی که به من رسید، اگر به روزها می‌رسید، به شب تبدیل می‌شدند.» (عین‌القضات، ۱۳۸۹: ۱۲۲)

این بیت سروده عین‌القضات نیست، حتی برخی آن را به حضرت زهرا(س) منسوب دانسته‌اند که در فراق پیامبر اکرم(ص) سروده است (دشتی، ۱۳۷۲: ۱۹۸). اشاره مؤلف به این بیت اغراق‌آمیز، شدت آزردگی روحی مؤلف شکوی الغریب را برای مخاطب آشکار می‌کند. به نظر عین‌القضات شرح اقوال و شطحیات تصوف و پاسخ به شبهات مخالفان، نیازمند آرامش خاطر و فراغت است، اما سرگشتگی و حیرت او از اتهام دفعی تکفیر و شدت رنج و مصائب زندان بغداد به قدری است که امکان شرح و پاسخ کامل را از او سلب نموده است.

در ادامه متن، عین‌القضات فلسفه اصلی نگارش رساله شکوی الغریب را بیان می‌کند. در اغلب متون اتوبیوگرافی، مؤلف انگیزه خود را از نوشتن زندگینامه و شرح احوال شخصی خود به شکل مستقیم یا غیرمستقیم بیان می‌کند. انگیزه‌های تألیف در متون اتوبیوگرافی متنوع هستند؛ تبیین نگاه مؤلف به یک موضوع مشخص، شرح عقاید و دفاع از ایدئولوژی و باورهای مؤلف و یا روایت شخصیت و زندگی مؤلف به منظور تفاخر یا مقابله با تحریف برخی از انگیزه‌های تألیف متون اتوبیوگرافی را شکل می‌دهند (انوشه، ۱۳۸۱: ۷۶۴). البته ریشه همه این انگیزه‌ها به تمایل ذاتی انسان برای بقا و حفظ یاد و نام و یا اندیشه و دیدگاه

خود در میان آیندگان باز می‌گردد. عین‌القضات نیز در این بخش فلسفه نگارش رساله را دفاع از اندیشه و آراء خود در برابر اتهامات و پاسخ به اشکالات معترضان عنوان نموده است:

«وقتی، کسی از علما و صوفیه، به خاطر عذری که دارند و نزد من مقبول است به اعتراضات پاسخ نگوید، و مرا نیز، به جهت وسعت و کثرت مطالب توان بیان کافی نباشد، قلم، که یگانه تکیه‌گاه من است، برمی‌دارم و جواب معترضان به این رساله را پوزشگرانه می‌دهم:

و من یرج معروف البعید فائما یدی عولت فی النائبات علی یدی

کیست که به نیکی دیگران امید می‌بندد؟! پس دست من نیز در سختی‌ها فقط بر دست دیگرم متکی است!». (عین‌القضات، ۱۳۱۹: ۱۲۳).

لحن کلام به گونه‌ای است که هم تنهایی و بی‌پناهی مؤلف را ترسیم می‌کند و هم اکراه او را برای دفاع قلمی از خود و اندیشه‌هایش. نکته مبهم این بخش، عذر مقبول علما و صوفیه در قبال سکوتشان در برابر اتهامات و شبهات مخالفان است. شکوه از سکوت علما (چه دوست و چه دشمن) در ادامه متن واضح‌تر شده و قبول عذرپذیری مؤلف شکوی‌الغریب را دشوار می‌کند:

«من، از گروهی به خدا شکایت می‌برم که حق علم را ضایع کردند و از خوی و سرشت بردباران، به غیر معروف، اعتماد جستند و از من پیش سلطان بدگویی کردند، بزرگترین تهمت و بهتان را بر من بستند، علمای فرق و رقه و خرقة‌پوشان چه دوست و چه دشمن، برای احیای حق من به پا نخواستند و مرا به دشمنانم سپردند». (عین‌القضات، ۱۳۱۹: ۱۵۱)

«و خدا می‌داند که من ایشان را در خواسته‌هایشان یاری می‌دهم و در نیل به مقصود و برآوردن نیازشان قیام، و به دست و زبان مساعدتشان می‌کنم. بدی آنان را با نیکی پاداش می‌دهم... فاسدشان را اصلاح می‌کنم و حسودشان را از میانه می‌رانم. به گمان و آرزوشان تحقق می‌بخشم و از آنچه خدایم آموخت به جاهلان‌شان می‌آموزم. گوششان را از سخنان زیبا و شگفت‌انگیز، و دل‌هایشان را از لطائف حکمت پر می‌کنم. (عین‌القضات، ۱۳۱۹: ۱۵۲).

عین‌القضات خودش را عالمی خیرخواه و باریک‌بین معرفی می‌کند که همواره در طریق اصلاح و خیر قدم برداشته و صرفاً به جهت سبقت علمی و شهودی خود از جریان غالب علما و اندیشمندان دینی، گرفتار چنین مصائبی شده است.

خودستایی و ادعاهای اغراق‌آمیز و یک‌جانبه آسیب عمومی متون اتوبیوگرافی است. مولفان در حین روایت زندگی خویش مجال قضاوت درباره وقایع و شخصیت‌های دیگر پیدا می‌کنند که به علت تک‌گویی راوی و عدم شکل‌گیری گفتگوی دوطرفه، رعایت بی‌طرفی و بی‌غرضی در این موضوعات دشوار است (باقی‌نژاد، ۱۴۰۰: ۱۸۷). گزارش و قضاوت عین‌القضات نیز در بخش پایانی رساله شکوی‌الغریب، خالی از اغراق و خودستایی نبوده و با رویه‌های مرسوم در حسب‌حال‌نویسی مطابقت دارد.

از نظر ساختاری نیز تغییر زمان روایت از گذشته به حال در بخشهایی از عبارات فوق اتفاق افتاده و شرط «روایت گذشته‌نگر» را در ظاهر نقض کرده است، اما از آنجا که غلبه و کثرت رخدادها با زمان گذشته است، تغییر و ترکیب زمانها خللی در کارکرد اصلی روایت ایجاد ننموده است. علاوه بر این محتوای غالب شکوی‌الغریب از گونه تاملات عارفانه و دفاعیه است که مراحل تحول اندیشه، فهم متفاوت و فزاینده و احوال معنوی «منِ راوی» را بازنمایی کرده است، برهم زدن آگاهانه نظم زمانی در این نوع متون را می‌توان نوعی شگرد روایی دانست که بر ثابت و یکدست نبودن شخصیت سوژه تاکید می‌کند (اسمیت و واتسون، ۱۴۰۱: ۱۵۸). به بیان دیگر تغییر زمان روایت‌ها و یادآوری‌های تداعی‌محور، نمودی از مراحل تغییر و تحول شخصیت پویای راوی را نشان می‌دهد، چیزی که خود بخشی از محتوای اتوبیوگرافی است.

۵- نتیجه گیری:

آنچه از تطبیق متن رساله شکوی‌الغریب با گونه ادبی اتوبیوگرافی به دست می‌آید چند نکته مهم است: نخست این‌که برخی روایت‌های کوتاه و پراکنده در متن رساله واجد ویژگی‌های خودروایت‌گری و «روایت من» است و می‌توان حضور پررنگ زندگی، احوالات روحی و شخصیت عین‌القضات را در خلال آنها احساس کرد. روایت‌های شخصی عین‌القضات شامل سه موضوع اصلی معرفی ریشه‌ها، سیر تکوین و بالندگی شخصیت و ترسیم موقعیت فعلی راوی است که بدون ورود به جزئیات، بخشی از داستان زندگی مولف را به عنوان شخصیت اصلی متن، به شکل کلی‌نگر بازنمایی کرده است. طرح موضوع و ترتیب آمدن سه گروه روایت اصلی در متن رساله، به گونه‌ای انتخاب شده که ضمن حفظ تعلیق و جذابیت روایی، تأثر جدی مخاطب در مواجهه با موقعیت پایانی راوی را رقم زده است.

نکته مهم دیگر در روایت‌های شناسایی شده، توصیف تا حدی واقع‌گرایانه و دور از اغراق و کرامت‌سازی‌های مرسوم در تذکره‌ها، درباره زندگی و احوال مشایخ تصوف است؛ به بیان دیگر عین‌القضات تصویر شده در متن شکوی‌الغریب، به‌رغم برخی گزافه‌گویی‌ها و تفاخرها، با شخصیت انسانی عین‌القضات زیسته در قرن ششم هجری قرابت بیشتری دارد. غم، غرور، تنهایی، صمیمیت، حیرت، عشق و حتی بغض و نفرت به عنوان بخشی از مهمترین صفات انسانی، حضور جدی و پررنگ در روایت‌های شخصی عین‌القضات دارد. انعکاس چنین عواطف و احساسات درونی و به تبع آن روایت بخشی از داستان زندگی و شخصیت راوی، برخی از جنبه‌های خودزندگی‌نگاری را در متون منتخب نشان می‌دهد.

رساله شکوی‌الغریب به عنوان آخرین اثر مکتوب عین‌القضات، هرچند روایتی گذشته‌نگر و شخصی دارد که حاصل مرور آگاهانه و هدفمند مولف بر زندگی، عقاید و شخصیت خویش است؛ اما نمی‌تواند به شکل دقیق و کامل در قالب گونه ادبی اتوبیوگرافی بگنجد. عدم پیوستگی روایات شخصی، محدودیت اشاره به احوال درونی راوی، عدم ارائه اطلاعات کافی از زندگی و علایق راوی و نیز آمیختگی متن با انبوه اطلاعات کلامی و عرفانی از جمله دلایلی است که کلیت رساله شکوی‌الغریب را از تطبیق کامل با گونه حسب‌حال دور کرده است. با این حال مجموع روایت‌های منتخب را می‌توان مطابق نظریه فلیپ

لوژن، نمونه و الگوی اولیه از یک اتوبیوگرافی کلی نگر دانست که در کنار دیدگاه‌های عرفانی و کلامی، زندگی و شخصیت مولف خود را روایت کرده است. به بیان دیگر در متون منتخب؛ همانی نویسنده، راوی و شخصیت اصلی متن به عنوان شرط لازم در تحقق اتوبیوگرافی از منظر فیلیپ لوژن، رعایت شده است.

این پژوهش وجود الگوها و نمونه‌های اولیه حسب حال نویسی را در متن شکوی الغریب اثبات می‌کند. اگر دامنه جست‌وجو، آثار دیگر عین‌القضات را هم شامل شود، بدون شک روایت‌های متعدد سازگار با اتوبیوگرافی یافت خواهد شد. مجموع همه این روایت‌ها را می‌توان به عنوان اتوبیوگرافی کلی نگر عین‌القضات دانست که در لابلای آثار متعدد وی پراکنده شده است. به عبارت دیگر می‌توان گفت الگوها و نمونه‌های اولیه گونه ادبی اتوبیوگرافی کلی نگر در ادبیات منشور دوره اسلامی وجود دارد و شناسایی و تحلیل آنها در قیاس با آنچه در متون تذکره‌ها آمده است، شیوه‌ای مطمئن و منطقی برای شناخت زندگی و شخصیت مشایخ عرفان و تصوف به نظر می‌رسد.

فهرست منابع:

- آزبورن، برایان و سویر، ریچارد (۱۳۹۳)، چگونه زندگی‌نامه بنویسیم، ترجمه محسن سلیمانی، تهران، سوره مهر.
- ابوت، اچ. پورتر (۱۳۹۷)، سواد روایت، ترجمه رویا پورآذر و نیما اشرفی، چاپ سوم، تهران، نشر اطراف.
- اسمیت، سدونی و واتسون، جولیا (۱۴۰۱)، ادبیات من؛ راهی به فهم خودزندگی‌نگاری و روایت‌های شخصی، ترجمه رویا پورآذر، تهران، نشر اطراف.
- افراسیابی، غلامرضا (۱۳۷۲)، سلطان العشاق، شیراز، انتشارات دانشگاه شیراز.
- انوشه، حسن (۱۳۶۹)، فرهنگ زندگینامه‌ها، چاپ اول، تهران، انتشارات گلشن.
- (۱۳۸۱)، فرهنگ‌نامه ادبی فارسی؛ گزیده اصطلاحات، مضامین و موضوعات ادب فارسی، ج ۲، چاپ دوم، تهران، سازمان چاپ و انتشارات وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی.
- باقی‌نژاد، عباس (۱۴۰۰)، «زندگی‌نامه‌نویسی، ماهیت، ساختار و گونه‌ها»، پژوهش‌های نثر و نظم فارسی، سال پنجم، شماره ۱۱، ص ۲۰۸-۱۸۳.
- بامشکی، سمیرا (۱۳۹۳)، روایت شناسی داستانهای مثنوی، تهران، هرمس.
- پورجواد، نصرالله (۱۳۸۴)، عین‌القضات و استادان او، تهران، اساطیر.
- جواری، محمدحسین و موذن، زهرا (۱۳۸۲)، «اتوبیوگرافی و مباحث نظری آن در فرانسه»، نشریه علامه، دوره اول، شماره ۴، ص ۱۲۶-۱۰۲.
- دباشی، حمید (۱۳۷۱)، «عین‌القضات همدانی و رساله شکوی‌الغریب او»، فصلنامه ایران نامه، شماره ۴۱، ص ۷۴-۵۷.
- دشتی، محمد (۱۳۷۲)، فرهنگ سخنان فاطمه زهرا(س)، قم، مؤسسه تحقیقاتی امیرالمؤمنین.
- رحمتی، جمیله (۱۳۹۱)، «غوری در رساله شکوی‌الغریب»، کتاب ماه دین، شماره ۱۷۸، ص ۴۶-۴۲.
- رزمجو، حسین (۱۳۸۲)، انواع ادبی و آثار آن در زبان فارسی، مشهد، دانشگاه فردوسی مشهد.
- رستگار فسایی، منصور (۱۳۸۰)، انواع نثر فارسی، تهران، سمت.
- شمیسا، سیروس (۱۳۸۷)، انواع ادبی، تهران، نشر میترا.
- صدری‌نیا، باقر (۱۳۸۸)، فرهنگ مأثورات متون عرفانی، تهران، انتشارات سخن.
- عین‌القضات همدانی، ابوالعالی عبدالله بن ابی بکر (۱۳۷۳)، تمهیدات با تصحیح عقیف عسیران، چاپ چهارم، تهران، منوچهری.
- (۱۳۸۹)، شکوی‌الغریب همراه رساله حقیقت مذهب، ترجمه غلامرضا جمشیدنژاد، چاپ اول، تهران، انتشارات اساطیر.
- فتاحی، حسین (۱۳۸۶)، داستان گام به گام، تهران، صریر.
- فرمنش، رحیم (۱۳۹۳)، احوال و آثار عین‌القضات المیانجی الهمدانی، تهران، اساطیر.
- قربانی، خاور و اسلامی، ادریس (۱۳۹۵)، «پیشینه خودزندگی‌نامه‌نویشت در ادبیات کلاسیک فارسی»، پژوهش‌های نقد ادبی و سبک‌شناسی، شماره ۳، ص ۲۳۰-۲۰۳.
- (۱۳۹۶)، «پیشینه و انواع خودزندگی‌نامه‌نویشت در ایران باستان»، فنون ادبی، سال نهم، شماره ۱۸، ص ۲۰۲-۱۸۷.
- کمره‌ای همدانی، علیرضا (۱۳۸۳)، با یاد خاطره؛ درآمدی بر خاطره و خاطره‌نگاشته‌های پارسی در تاریخ ایران، چاپ اول، تهران، سوره مهر.

کیائی، فاطمه (۱۳۹۱)، «باطنی‌گری، اتهام عین‌القضات همدانی»، دو فصلنامه علمی-پژوهشی پژوهشنامه ادیان، سال ششم، شماره ۱۲، ص ۱۵۶-۱۲۷.

مارکوس، لارا (۱۴۰۰)، خودزندگی‌نامه؛ درآمدی خیلی کوتاه، ترجمه مریم قیاسوند، تهران، نشر لوگوس.

محمدبن منور میهنی (۱۳۶۶)، اسرار التوحید فی مقامات الشیخ ابی سعید با مقدمه، تصحیح و تعلیقات دکتر محمدرضا شفیعی کدکنی، جلد اول، تهران، انتشارات آگاه.

ملائی توانی، علیرضا (۱۳۸۸)، «اصول و مبانی سرگذشت‌نگاری؛ ملاحظاتی درباره روش‌شناسی زندگینامه‌نویسی»، تاریخ‌نگری و تاریخ‌نگاری دانشگاه الزهراء، سال نوزدهم، شماره ۸۰، ص ۱۶۵-۱۴۱.

مینوی، مجتبی (۱۳۵۴)، نامه تنسر به گشنسب؛ به تصحیح مجتبی مینوی، چاپ دوم، تهران، انتشارات خوارزمی.

نزهت، بهمن و حسینی، یحیی (۱۳۹۸)، «روش‌شناسی زندگینامه‌نویسی در ادبیات عرفانی؛ مطالعه موردی تذکرة الاولیاء عطار نیشابوری»، مجله نقد و نظریه ادبی، سال سوم، شماره ۶، ص ۱۶۶-۱۴۳.

همیلتون، نایجل و رندرس، هانس (۱۴۰۰)، الفبای بیوگرافی مدرن، ترجمه سحر وحدتی حسینیان، تبریز، انتشارات ریتم با همکاری موسسه نغمه آفرینش هنر.

یوسفی پور کرمانی، پوران (۱۳۸۸)، «تأملی در اندیشه‌های عین‌القضات همدانی»، فصلنامه ادبیات فارسی، سال پنجم، شماره ۱۳، ص ۱-۲۳.

Šenkár, Patrik (2020), Autobiography As A Genre Of Literary Remembering And Communication (And Its Presence In The Texts Of Albert Martiš), *Media Literacy and Academic Research*, Vol. 3, No. 1.

Lejeune, Philippe (1989), *On Autobiography (Theory & History of Literature)*, Translated: Katherine Leary, University of Minnesota Press.

Sargar, S.D. Wajekar, Veer (2013), Autobiography as a Literary Genre, *Galaxy: International Multidisciplinary Research journal*, Vol. II, Issue. I.